

غمنامه فرود

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد بی بدیل ادب ایران، حماسه فرود را با دقت و مهارت بسیار سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این حماسه غم انگیز حکایتی است از شجاعت و ناکامی فرود، خوش بینی و دلیری جریره، نافرمانی و تکبر توس، وفاداری و دلسوزی بهرام، جسارت و بیرحمی بیژن، و اشگ و اه تورانیان و ایرانیان

این حماسه از انجا آغاز می شود که کیخسرو لشکری را به فرماندهی توس برای گرفتن انتقام سیاوش به توران می فرستد قبل از رفتن، کیخسرو به توس می گوید که به یک دوراهی خواهی رسید که یکی از آنها کلات نام دارد که کوهستانی و خوش آب و هواست و دیگری را چرم می نامند که بیابانی گرم و خشک است. کیخسرو به توس فرمان می دهد که راه چرم را انتخاب کند چون فرود مرزبان کلات است و او نمی خواهد که سپاه ایران با فرود درگیر شود. کیخسرو نمی خواهد که به برادر هم سن خود که فرزند جریره دختر پیران ویسه است آسیب برسد

گذر بر کلات ایچ گونه مکن
کز ان ره روی خام گردد سخن

به راه بیابان نباید شدن
نه نیکو بود راه شیران زدن

برادر به من نیز مانده بود
جوان بود و همزاد و فرخنده بود

کنون در کلات ست و با مادرست
جهاندار و با فر و با لشکرست

چنین گفت پس توس با شهریار
که از رای تو نگذرد روزگار

برخلاف فرمان پادشاه، توس با وجود مخالفت گودرز راه کلات را بخاطر آب و هوای خوش بر چرم که بیابانی خشک و بی آب است انتخاب می کند

همان به که لشکر بدین سو بریم
بیابان و فرسنگ ها نشمریم

چپ و راست اباد و اب روان
بیابان چه کوبیم و رنج روان

ندیدم ازین راه رنجی دراز
مگر بود. لختی نشیب و فراز

در سپید دژ، فرود از آمدن سپاه ایران آگاه می شود. جریره به فرود نوید می دهد که ایرانیان با او که پسر سیاوش و برادر کیخسرو است بخوبی رفتار خواهند کرد. فرود به همراهی تخواره برای شناخت سران سپاه ایران از دژ خارج می شود. توس

بهرام (پسر گودرز) را برای شناسایی این دو تورانی مامور می کند. بهرام با شناخت فرود و دیدن نشان سیاوش در بدن او نزد توس بازمی گردد و به او از دیدار با برادر پادشاه بشارت می دهد. اما توس هدیه فرود را رد کرده و بهرام را بی عرضه خطاب می کند چون آن دو تورانی را نکشته است

به ایران برادرت شاه نوست
جهاندار و بیدار کیخسروست

بدو گفت بهرام بنمای تن
برهنه نشان سیاوش به من

ترا گفتم او را نزد من ار
سخن هیچ گونه مکن خواستار

بترسیدی از پی هنر یک سوار
نه شیر ژیان بود بر کوهسار

در جریان درگیری ها، فرود موفق می شود که پسر و داماد توس را هلاک کند و گیو و توس را با ناکامی مجبور به عقب نشینی کند. اما در جنگ بین سپاهیان، رهام از پشت فرود را زخمی کرده و بیژن با گرز ضربه مهلکی به او می زند. در نهایت، فرود در سپید دژ و در اغوش مادر در می گذرد

خدنگی بر اسب سپهبد بزد
چنان کز کمان سواران سزد

چو رهام گرد اندر آمد به پشت
خروشان یکی تیغ هندی به مش

چنان که ش جدا گشت بازو ز دوش
همی تاخت اسب و همی زد خروش

همی کند جان ان گرامی فرود
همه تخت موی و همه حصن دود

جریره که خشمگین از حماقت توس است از دخترانش و بانوان تورانی می خواهد که خود را از دیوارهای دژ به زمین پرتاب کنند تا اسیر سربازان ایرانی نشوند. جریره با خود کشتی در کنار فرود این غمنامه بی دلیل را به پایان می رساند

به کین سیاوش فرستادتان
بسی پند و اندرز دادتان

ز خون برادر چو آگه شود
همه شرم و ازرم کوتاه شود

پرستندگان بر سر دژ شدند
همه خویشان بر زمین برزدند

دو رخ را به روی پسر بر نهاد
شکم بردرید از برش جان بداد

غمنامه فرود نباید اتفاق می افتاد. کافی بود که توس فرمان کیخسرو را اطاعت می کرد و رهسپار کلات نمی شد. حتی با رسیدن به کلات، توس می توانست که به گزارش بهرام در شناخت فرود احترام گذاشته و هدیه فرود را برای برقراری صلح بپذیرد. از آن مهمتر توس می توانست با همبستگی با فرود با لشکری بزرگتر برای انتقام خون سیاوش رهسپار توران شود، لیکن نافرمانی و تکبر توس به مرگ فرود و خاندانش و منجر شد و به تباهی نام خودش و خشم کیخسرو انجامید. سر انجام این رستم داستان بود که از کیخسرو تقاضا کرد که توس را بخشیده و از زندان آزاد کند

شاید دلیل نافرمانی این بود که توس (فرزند نوذر) بعنوان یک شاهزاده کیانی خود را شایسته پادشاهی می داند و برای سلطنت کیخسرو (نوه کیکائوس و افراسیاب) اعتبار چندانی قایل نیست. در طول زندگی، توس خود را پادشاهی می پندارد که بناحق از رسیدن تاج و تخت کیانی محروم شده است. بهرام در گفت و گو با فرود، توس را چنین توصیف می کند

ولیکن سبهد خردمند نیست
سر و مغز او از در پند نیست

همی گوید که از تخمه ی نوذرم
جهان را به شاهی خود اندر خورم

که خودکامه مردیست بی تار و پود
کسی دیگر اید نباشد درود